

زبان فارسی را دریابیم

نویسنده این سطور هرگز قائل برسالت تاریخی خویش در باب حفظ و احیای مآثر افتخارآمیز زبان فصیح یارسی و آراستن و پیراستن این زبان نیست، و بهمین سبب جسارت نوزیده از دست یازیدن بدین امر خطیر بازمی‌ایستد، و انجام این مهم را باستان‌دان فن و صاحب نظران باز می‌گذارد.

محرك نگاشتن این مختصر، باز نمودن لزوم آموختن زبان یارسی است. امروز بیشتر کسانی که تحصیلات متوسطه و عالی را در ایران بیابان رسانیده‌اند، بدبختانه از توجه باین نکته بسیار مهم غافلند. در مدارس ما همه چیز می‌آموزند بجز زبان فارسی. معلمان و شاگردان هر دو گمان می‌برند که زبان فارسی زبان مادری آنهاست و دقایق و رموز آنرا در دامان مادر آموخته و پس از آن پای بدبختان نهاده‌اند. این ظن خطا موجب انحطاط فوق‌العاده زبان فارسی شده است. زبانی که روزی فردوسی و سعدی و حافظ بدان سخن می‌گفتند و آن نغمه‌های بهشتی را ساز می‌کردند و بی‌هقی و ابوالمعالی بوسیله آن نثری بدان استحکام و شیوایی می‌نگاشتند، امروز کاش بجایی رسیده است که بدون مبالغه و اغراق می‌توان گفت اگر تا بیست سال دیگر حال بدین متوال و باین هرج و مرج ادبی بگذرد عنقریب زبان فارسی سعدی و حافظ بکلی منحل و هتلاشی و متفرق خواهد گردید و یک زبان جدیدی مرکب از بعضی عناصر فارسی و عربی و فرانسوی و روسی و انگلیسی و ترکی جای آنرا خواهد گرفت، تقریباً شبیه زبان اردوی هندوستان یا عربی الجزایر حالیه^۱.

نشانه‌های نأسف‌آور بروز این اضمحلال و انحلال را در نشر امروزی زبان فارسی بیان می‌توان دید. همه جا در مواد قوانین، در گزارشها و نامه‌های اداری، در کتب درسی، در جراید و مجلات و حتی در کتابهای ادبی و هنری بلغزشها و افراط و تفریط‌های فراوان بر می‌خوریم. شواهد بسیاری بعنوان نمونه و مثال گردآوری شده است که، پس از بحث در باب علل بروز این وضع اسف‌انگیز ارائه خواهد شد.

علت اصلی انحطاط زبان شیرین فارسی آنست که مردم فارسی نمی‌دانند. البته این زبان - خاصه برای کسانی که از روز زبان باز کردن بدان سخن می‌گویند - چندان

۱- محمد فروغی؛ بیست مقاله - چاپ طهران ۱۳۲۲ - جلد اول - ص ۸۵-۸۶

دشوار نیست که آنرا نتوان آموخت . مردم فارسی نمی دانند ، برای آنکه تصور می کنند آنرا آموخته اند و نیازی بتحصیل قواعد خواندن و نوشتن آن ندارند . این تصور تا دو سال پیش بردستگاه فرهنگی مائیز حکمروایی می کرد . درس زبان فارسی ، یعنی قرائت و دبکتہ و انشاء آن ، در ردیف ورزش و رسم و مشق خط و نقاشی در زمره مبتذل ترین دروس درآمده بود ، و معلم زبان فارسی جزء « وزن شعر » بحساب می آمد و وسیله بی برای جبران نمره های دروس مشکل مانند ریاضیات و طبیعیات و زبان بیگانه و امثال آن بشمار میرفت .

هم اینک معلم فارسی خود را آلت معطله می پندارد ، و دانش آموزین نیازی بآموختن درس و کوش فرا دادن بتقریرات وی درخود احساس نمی کند . مسأله این نیست که شاگردان فارسی نمی دانند . بدبختی بزرگ این است که نمی دانند که نمی دانند ، و در نتیجه نمی خواهند بدانند .

این استغنائی جاهلانه و دردناک کار را بجاهای باریک رسانیده است . امروز هیچ نشریه بی ، هیچ نوشته بی و هیچ کتابی نیست که آنرا باز کنید و با انشایی صاف و هموار و ساده و روشن و بی تکلف و بدون تعقید و غلط مواجه شوید . همه نوشته ها مانند کلاف سردرگم بی آغاز و بی انجام است . مطالب با یکدیگر ارتباط منطقی ندارند ، جمله ها مانند دانه های زنجیر از بی یکدیگر نمی آیند . آشفته گی فکر از خلال هر سطر و هر جمله پیداست . باسانی می توان دریافت که نویسنده بانکلف و رنجی فراوان قلم بدست گرفته و تمام نیروی فکری خویش را صرف بهم بستن و ساختن این عبارات مغشوش و پریشان و شکسته بسته کرده و در نتیجه مقصد اصلی از یاد رفته و رشته ارتباط افکار از هم گسیخته است !

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آشفته گی و پریشانی در نوشتن بیش از گفتگو و محاوره بچشم می خورد . کسانی که درست و صریح و پاکیزه سخن می گویند و مطالب خویش را باصراحت و روشنی بیان می کنند ، وقتی که می خواهند قلم بدست گیرند و همان مطالب را بروی کاغذ آورند ، ناراحتی و رنجی عظیم درخود احساس می کنند . دانه های درشت عرق بر پیشانی شان مینشینند ، مدتی بیجرت فکر فرو می روند ، سپس مانند کودکی نوپا که باید دستش را بگیرند و پا بها ببرند ، باناشیکری و احتیاط قلم را روی کاغذ می گذارند ، یک کلمه می نویسند و سپس خط می زنند ، و پس از مدتها معطلی ، تصویر گویای آشفته گی درونی خویش را روی صفحه سفید کاغذ نقش می کنند .

بجز کسانی که سروکارشان با خواندن و نوشتن است و بحکم اجبار این فن را در جریان کار خویش آموخته و خطاهای خود را اصلاح کرده اند ، این عرق عبج و انفعال بر

پیشانی تمام جوانانی که از مدارس ما بیرون می‌آیند نشسته است . بمجرد آنکه با دانه یا
بنگاهی برای بدست آوردن شغل مراجعه کنند ، در نخستین گام با این مشکل مواجه
می‌شوند : از نگاشتن تقاضای شغل درمی‌مانند و عباراتی زشت و پر غلط و نامربوط که نشان
خامی و بی‌بصیرتی آنان در زبان شیرین مادریشان است می‌نویسند .

در این هنگام است که نتیجه دردناک غفلتها و سهل انگاریهای خود را درک می‌کنند .
اما دیگر کار از کار گذشته است و فرصت از دست رفته است .

این جهل مرکب مولودی خلق الساعه نیست ، بلکه زادهٔ سالیان دراز سهل انگاری
و بی‌اعتنائی با آموزش این زبانت . امروز بجرأت می‌توان ادعا کرد که در هیچ مرحله‌ای از
مراحل تحصیلی ، در هیچ دبستان و دبیرستان و دانشکده‌یی ، بدانش آموزان و دانشجویان
درست خواندن و خاصه درست نوشتن را نمی‌آموزند .

مربیان که خود نیز در همین مدارس بار آمده و گرفتار همین پریشانی هستند ،
چنین می‌پندارند که شاگردان در زبان مادری خویش علم لدنی دارند ، و دانش آموزان
که بدون توجه بدروس مربوط بزبان و ادبیات فارسی مراحل ارتقاء را یک یک پیموده‌اند
در نتیجه چشم پوشیهای بیجای مربیان آموختن زبان فارسی را کاری زائد و بیهوده
می‌پندارند .

سرنوشت نوباوگان ما از این حیث درست شبیه آن توانگرزاده‌یی است که با آنکه
بشروت بیکران پدر از تحصیل علم بازماند و رنج کسب دانش بر خود هموار نکرد . وقتی از
او پرسیدند چرا از تحصیل روی گردانیدی ، در جواب گفت : « عربی که نخواندیم ، فارسی
هم که شأنمان نبود بخوانیم ؟ »

این مطلب از شدت وضوح نیازی به توضیح و اثبات ندارد . بیشتر کسانی که این
نوشته را می‌خوانند خود در دوران تحصیل با چنین وضعی مواجه بوده‌اند . اما آنچه شایسته
تعمق و روشنگریست آنستکه بچه مناسبت در مدارس ما بزبان فارسی و آموختن آن ارجی
نمی‌نهند ؟

علت همانست که گفتیم : معلم کار خویش را کاری عبث و بیهوده می‌پندارد ؛
و شاگرد نیز نیازی با آموختن احساس نمی‌کند ، و شاگرد و معلم - هر دو - چنین می‌پندارند
که زبان فارسی همان محاورهٔ روزانه با همکاران و کاسبان گذر و رفع احتیاجات مادی جاری
است ؛ و چون این گونه سخن گفتن را پیش از ورود بمدرسه آموخته‌اند ، کار را پایان یافته
و مشکل را حل شده می‌بینند ، و نتیجه این میشود که اگر از دانش آموز دبیرستان بپرسید
آیا می‌تواند حکایتی از گلستان سعدی یا غزلی از حافظ بخواند ، اگر سؤال کننده رامسخره

نکنند ، باحیرت و تعجب خواهد گفت : « البته که می توانم ، این که فارسی است ! » اما وقتی که کتاب را بدست گرفت و خواندن آغاز کرد ، از نخستین لحظه دچار اشکال می شود . خود را با عباراتی نامأنوس و مشکل مواجه می بیند ، و اگر از او اندکی در باب ربط لغات یا معنی آنان سؤال شود ، بکلی درمی ماند و برای تبرئه خویش بنا بر دست ترین و رایج ترین دلایل توسل می جوید : « اینها که شما می پرسید ، هیچکس نمی داند ! »

دانش آموزان با همین خامی و بیخبری فارغ التحصیل می شوند ، بی آنکه دانسته باشند زبان فارسی مانند تمام زبانهای دنیا زبانی است دارای مجموعه لغات و قواعد معین ، و برای آموختن این زبان باید قواعد دستوری آنرا دانست و آثار ادبی آنرا نزد استاد خواند و درست گفتن و درست نوشتن را در مدرسه فرا گرفت !

اینان ، بلافاصله پس از خروج از مدرسه ، اگر با قلم و کاغذ سر و کاری داشته باشند با مشکلات مواجه خواهند شد . اما شکفت تر اینست که باز هم درد اصلی را در نمی یابند . تقاضا برای گرفتن شغل نمی توانند بنویسند ، اما همچنان معتقدند که فارسی را خوب می دانند و نیازی با آموختن آن ندارند . در نتیجه این طرز تحصیل ، بجای تشریح و پاکیزه فارسی ، آتش شله قلمکاری بوجود می آید که نمونه های آنرا ذیلاً می بینید . از یکی از جراید یومیه :

« اخبار واصله از شمال حاکیست که خسارات و تلفات سنگین زلزله بقدری وحشتناک است که اکنون ماتم و عزادار سراسر منطقه زلزله زده شمال را فرا گرفته است از طرف آقای نخست وزیر و جمعیت شیر و خورشید سرخ دستور لازم برای کمک بزلزله زدگان و مجروحین داده شده و از تهران مأمورین مخصوص با لوازم فرستاده شده است که در همه جا بمجروحین و آسیب دیدگان کمکهای فوری شده . »
از يك شماره ديگر همان روزنامه :

« چندی قبل آقای نایب کارشناس مالی آمریکا در وزارت دارائی گزارش مفصلی راجع بطرز وصول مالیاتها و اینکه طبقه سرمایه داران ایران از پرداخت مالیات خودداری می کنند بوزیر دارائی داد و انعکاس این گزارش در کلیه محافل سیاسی ایران و جهان عکس العمل شدیدی داشت ... »

و این مطالب را مجله سخن (دوره هشتم شماره ۳) از يك نشریه هنری نقل کرده است :

« بیشتر از يك قرن از ر کود هنر نقاشی ایران می گذرد ، ارا به تاریخ در يك نقطه صعب و ناهموار توقف کرد و اینک راهبانان پیر بحالت متافیزیک بنظر می آیند ، در حالیکه

سعی آخرین آنها بسوی پیشبرد اربابه در دستهای قوی آنان مجسم مانده است . «

نیز از همان نشریه :

« حالتی که در يك پرسوناژ تابلوی رئالیسم می‌بایم ، و فرماسیونی را داراست که کارا کتر يك تابلوی ناتورالیسم بافقدان آن ، اهمیت و ارزش آن کارا کتر را در برجسته کردن حالت اجتماع فاقد است . «

نامه خصوصی یکی از کارمندان دولت که چهارده سال - یا بیشتر تحصیل کرده

است :

«جناب پس از **جویای سلامتی** شما حامل کاغذ که ازرقای بسیار نزدیک میباشند **خدمتتان معرفی** خواهشمند است همانطور که همیشه در انجام تقاضای اینجناب جدی و کوشا بودید **درباره ایشان هم از هرگونه فرمایشاتشان دریغ نفرمائید** . قربانت !! «

يك نامه خصوصی دیگر از یکی از مالکین :

« حضرت آقای بسیار نهایت تشکر و افتخارم میباشید .

« زیرا اسم شریف شما در منطقه عمارلو بحمدالله برتبه بسیار عالی که شخصی میباشید ضمناً جان نثار هم باعلاقه هرچه تمامتر شرفیاب گردیده شکر می‌کنم که سایه بلند پایه شما برسرما میباشد . پس از تقدیم نمودن نامه آقای مهندس بوسیله مقام محترم پاسخ دستگیر گردید که در نبود شما قرائت گردید خیلی بی نهایت اسباب مزاحم شدم ان شاءالله امید عفو است بازی دانشمندان بزرگ فرموده که اگر بزرگتری ندارید بروید زیر درخت بزرگ اسلام اجازه خدا حافظی خواستم « (غلطهای املائی این نامه تصحیح شده است .)

از نامه دوستانه یکی از اعضای راه آهن :

« پس از عرض سلام و ارادت بندگی وجود عزیزت و خانواده محترم سلامت بوده باشد سرور عزیز از قول بنده خدمت پدر بزرگوار و مادر بزرگوار که سایه آنها برای شما میمنت خوبی می‌باشد و خداوند متعال عمر و سعادت بآنها عطا فرماید سلام بنده را برسانید . «

از يك اعلان وفات :

« **صنف کفاش** با کمال تأثر و تأسف فوت ناگهانی آقای حاج اسمعیل منتظری را در **درمشهد مقدس که یکی از شریفترین مردان این صنف و صداقت و درستی در تمام مدت عمر انجام و تلیفه نموده است باطلاع عموم طبقات اصناف و علماء اعلام و به**

خصوص **صنف کفاش** تهران می‌رساند ... »

از کتابی که یکی از صاحبمنصبان بازنشسته شهربانی در موضوع « نحوه شکار های فراموش شده - علاج اقسام دردهای مفصل و عضله بدون دوا - فورمولهای نجومی برای تبدیل سالهای قمری شمسی و میلادی » انتشار داده است :

« اینجانب ... نبیره فتحعلی شاه قاجار متولد آبان ۱۲۷۵ خورشیدی که تحصیلاتم در تهران و بزبانهای فرانسه - روسی و ترکی عثمانی آشنائی دارم ...

« نگارنده ضمن آنکه سالیان دراز در راه حفظ استقلال این آب و خاک و برای حفظ انتظامات کشور با متجاوزین بیگانه و یاغیان خودی جنگیده و نه مرتبه زخمی و در جنگ بین المللی اول باخذ صلیب آهن از دولت آلمان و هلال آهن از دولت عثمانی و در زرد و خورد های داخلی باخذ نشانها و مدالهای متعدد مفتخر و در ۱۹۱۷ مسیحی در شاه آباد غرب دچار کمویستها شده و نزدیک بود که نگارنده را با عده دیگر افسر دسته جمعی تیر باران کنند که بطور معجز آسایی در نتیجه اقدامات کلنل کتین انگلیسی سر کنسول کرمانشاه از این خطر حتمی نجات یافتیم که شرحش را بایستی کتاب جداگانه تألیف نمود .

« ... و دیگر آنکه تحت تأثیرات احساسات و وطنپرستی در زمستان ۱۳۰۰ در آذربایجان کنتر کودتائی برپا کرده که شرح مفصل آن در کتب تاریخ مکی و ملک الشعراى بهار ضبط است که در این جریان نگارنده زخمی و دستگیر و در داد گاهیکه بریاست تیمسار سپهبد زاهدی ... تشکیل شد محکوم باعدام و تیز هوشی و حسن استفاده های موقعی شاهنشاه فقید موجب شد که با وساطت مرحوم مدرس نصرت الدوله سلیمان میرزا خون نگارنده با رفتن کابینه مشیر الدوله و آمدن کابینه دوم قوام السلطنه عوض شد و مورد عفو قرار گرفته و با تنزل دو درجه مجدداً بخدمت دعوت چه در ارتش و چه در شهربانی همیشه خدمات حساسی را اعلیحضرت فقید به نگارنده رجوع می فرمودند . »

از یکی از تصنیف‌هایی که از رادیو نیروی هوایی پخش شده است :

مسوزاند عشق روی تو	نالم از هجر روی تو
در این دوران مهری از تو	دل سوزان از دیدار تو
تا دیدار رویت	این دل فارغ از غم
کریم از هجر روی تو	سوزم از عشق روی تو

نالم از عشق روی تو تا که در دام عشق تو گذارم من

آه ، ای زیبا یار من ، تاباز آبی کنارم ، عشق خود را در دل تومی گذارم من ،
و آخرین نمونه قسمتی از نطق یکی از استادان دانشکده ادبیات در یک مقام رسمی
است (این استاد در رشته ادبیات فارسی تدریس نمی کند .)

« ... ما که همه از این سازمانها می نالیم ، دولت خودش می گوید من سازمان
ندارم ، **قبل از اینکه** سازمانی را بوجود **نیاورده اند** و قبل از این که تشکیلاتی را
برای مملکت **نداده اند** و قبل از اینکه ارباب رجوع را از دست این اشخاصی که واقعاً
بوظیفه شان عمل نمی کنند نجات **نداده اند** ، قبل از اینکه استخدام کشوری را برای
ثبوت وضع کارمندان درست نکرده اند چرا می خواهند این وضع بلبشو را
ثابت کنند ؟ »

بقول مرحوم میرزا محمد خان قزوینی :

« من حقیقه هر چه تفکر کرده و می کنم علت اصلی این تنزل سریع ادبیات
ایران و این بحران زبان فارسی را که چهارنعل بطرف انحلال میدود نمی توانم کشف کنم
زیرا از یک طرف حس می کنم که پس از ظهور مشروطه حس وطن پرستی در مردم بیدار
شده و تمایل عموم مردم ببقاء ایران و حفظ ملیت ایران روز بروز درازد یاد است و از طرف
دیگر از اوضاع و احوال است که یکی از عوامل مهم ملیت یک قومی زبان آن قوم است
لهذا این تناقض را نمیدانم بر چه حمل کنم که این نویسندگان در آن واحد از طرفی فریاد
وطن پرستی و استقلال ایران و بقاء ملیت ایران را میزنند و از طرف دیگر عالماً عامداً بدست
خود ریشه ملیت ایران را نیشه میزنند و یکی از اقوی اسباب ابقاء ملیت ایران را که زبان
فارسی باشد باین شدت و سرعت سوق بقنا میدهند و هر روز و در هر مقاله بواسطه ضربتی تازه
سرودست و پای آنرا در هم می شکنند و گویا شیر بی دست و سر و اشکم ، می خواهند
بسازند چقدر حکایت آن شخص که بر سبیل شاخه نعلبسته از بیخ آن شاخه را با تبر می برید بر
حال ایشان صادق است » ۱ .

بدبختانه امروز می بینیم که پیش بینی آن دانشمند بزرگ صورت وقوع یافته است .
بر اثر لغت سازیها ، شهرت طلبیها ، فضل فروشیها ، و بدتر از همه بی اعتنائی بآموختن این
زبان ، فارسی دری که در شیرینی و دلپذیری از سرود قدسیان دست می ربود ، بصورت هذیان
سرسام زدگان و اورد و عزایم کیمیا گران و جن گیران و دعا نویسان در آمده است .

کسانی که امروز با این زبان آشفته و تابسامان رو برو هستند ، اگر گذشته تابناک
آنرا از نظر بگذرانند ، تأثیری عمیق در خود احساس می کنند و بر ویرانه های کاخ بلند

نظم و نثری که امثال فردوسی و سعدی و ابوالفضل بیهقی بی افکنده‌اند اشک حسرت می‌ریزند .

آروزها که هنوز ابوالقاسم فردوسی ، استاد طوس ، حماسه کوه بیکرخویش را خلق نکرده بود ، پدران ما ، پدران سعدی و فردوسی ، در اوان ظهور و اشاعه زبان دری چنین سخن می‌گفتند :

« ... و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مہتران و فرزندگان ، و کار و ساز پادشاهی ، و نهاد و رفتار ایشان ، و آیینهای نیکو ، و داد و داوری ، و رای و راندن کار ، و سپاه آراستن و رزم کردن ، و شهر کشادن و کین خواستن ، و شبیخون کردن و آزرم داشتن و خواستاری کردن ، این همه را بدین نامه اندر بیابند . پس این نامه شاهان گرد آوردند و گزارش کردند ، و اندرین چیزهاست که بگفتار مرخواننده را بزرگ آید ، و هر کسی دارند تا از وفایده گیرند ، و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید ، و این نیکوست چون مغز او بدانی ، و ترا درست گردد و دلپذیر آید ... چون همان سنگ کجا آفریدون بیای بازداشت ، و چون ماران که از دوش شجاک بر آمدند ، این همه درست آید بنزدیک دانایان و بیخردان بمعنی ، و آنکه دشمن دانش بود این رازش گرداند . و اندر جهان شگفتی فراوانست ، چنانچون بیغامبر ما صلی الله علیه و سلم فرمود ... هر چه از بنی اسرائیل گویند همه بشنوید که بوده است و دروغ نیست (۱) . »

این نمونه‌بی از قدیمترین یادگار نثری است که از زبان فارسی بعد از اعلام تا کنون باقی مانده است ، و پس از هزار و سی و اند سال که از تاریخ نگاشتن آن می‌گذرد هنوز زیبا و محکم و دلنشین است و کوچکترین ابهام یا تعقیدی در آن نمی‌توان یافت . این سند گرانبها یادگار دوران سیاهی است که زبان دری تازه از زیر سلطه سواران نیزه گذار می‌خواست قد برافرازد .

بہتر آنست که از نامه‌های خصوصی و سخن سخنوران قرون گذشته نیز نمونه‌هایی بیاوریم . پس از مرگ محمود غزنوی (۴۲۱ هجری قمری) خواهرش حره ختلی نامہ‌بی بخط خویش برادرزادہاش مسعود می‌نویسد . متن این نامہ - کہ ابوالفضل بیهقی آنرا در تاریخ خود نقل کرده است - چنین است :

« خداوند ما سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه ، هفت روز مانده بود از ربیع الاخر ، گذشته شد ، و رحمہ الله ، و روز بندگان پایان آمد ، و من با همه حرم بجملمکی بر قلعت غزنین می‌باشیم و پس فردا مرگ او را آشکارا کنیم ، و نماز خفتن آن پادشاه را بیابغ

بیروزی دفن کردند و ماهمه در حسرت دیدار وی ماندیم که هفته‌ی بود تا که ندیده بودیم ،
 و کارها همه بر حاجب علی می‌رود ، و پس از دفن سواران مسرع رفتند هم در شب بکوزگانان
 تا برادر محمد بزودی اینجا آید و بر تخت ملك نشیند ، و عمت بحکم شفقت که دارد بر
 امیر فرزند ، هم در این شب بخط خویش مطلقه (۱) نبشت و فرمود تا سبکتر دور کا بدار را که
 آمده‌اند پیش ازین بچند مهم نزدیک امیر ، نامزد کنند تا پوشیده با این مطلقه از غزنین
 بروند و بزودی بجایگاه رسند ، و امیر داند که از برادر این کار بزرگ بر نیاید و این خاندان
 را دشمنان بسیارند ... باید که اینکار بزودی گیرد که ولی عهد پدر است و مشغول نشود
 بدان ولایت که گرفته است ، و دیگر ولایت بتوان گرفت که کارها که تا اکنون می‌رفت بیشتر
 بحسرت پدر بود و چون خبر مرگ وی آشکارا گردد ، کارها از لونی دیگر گردد ، و اصل غزنین
 است و آنگاه خراسان ، و دیگر همه فرع است ، تا آنچه بستم نیکو اندیشه کند ، و سخت
 بتعجیل بسیج آمدن کند تا این تخت ملك و ماضایع نمائیم ، و بزودی قاصدان را باز گرداند
 که عمت چشم براه دارد ، و هر چه اینجا رود سوی وی بشته می‌آید ... (۲) ،

این نامه را زنی داغ‌دیده با شتاب و تعجیل و تکرانی فراوان بخط خویش
 نگاشته‌است . از خلال سطور آن میتوان ترس از دشمن و شتابزدگی و تأثر فراوان او را خواند ،
 و هر اسی را که از آئینه سیاه و نا معلوم خویش دارد بیان دید . لحن آن نیز بزبان مخاوره
 بسیار نزدیکست . اما ، اصاف دهید که کوچکترین اثری از تاشیگری و لکنت زبان و لغزش
 دست و جن زدگی و سرسام گرفتگی در آن نمی‌توان یافت . نویسنده بر قواعد اولیه زبان
 تسلط کامل داشته و هر چه را که می‌اندیشیده است ، با صراحت و وضوح و استواری بسیار بر
 روی کاغذ آورده و بموجزترین بیان مکتوبات قلبی خویش را عرضه کرده است .

بگذارید سخنی چند نیز از مجالس و عظم سعیدی نقل کنیم . شاعر شیراز این
 سخنان را بر سر منبر تقریر کرده و حاضران مجلس آنرا نگاشته و مدون ساخته‌اند :

« آن شمع را دیده‌ای که در لکن بر افروخته‌اند و محبت او در دل اندوخته ،
 و طایفه‌ی بگرد او در آمده و حاضران مجلس با او خوش بر آمده ، هر کس بمراعات او کمر
 بسته ، و او بر بالای طشت چون سلطان نشسته ، که ناگاه صبح صادق بدمد . همین طایفه
 را بینی که دم در دهند ، و بتیغ و کارد گردش بزنند ، از ایشان سؤال کنند که ای عجب ،
 همه شب طاعت او را داشتید ، چه شد که امروز فرو گذاشتید ؟ همان طایفه گویند که
 شمع بنزدیک ما چندان عزیز بود که خود را میسوخت ، و روشنایی جهت مامی افروخت .

۱- مطلقه (بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم) نامه کوچکی بود که غالباً در کارهای فوری
 می‌نوشتند .

اکنون چون صبح صادق تاج افق بر سر نهاد و شعاع خود بعالم داد شمع را دیگر قیمت نباشد
و ما را با او نسبت نه (۱) .

برای یافتن این نوع شواهد و امثال کوشش فراوان لازم نیست . همانگونه که
امروز هر دفتری را که برکشاید و هر نوشته‌یی را که بنگرید خالی از لغزش و خطا یا
بی‌مبالائی و سهل‌انگاری نمی‌یابید، و کم‌تر آن‌ریست که از این نقص عاری باشد ، در موارد
گذشته ادبی مانیز شواهد و امثالی خارج از حد احصاء می‌توان برای درست گفتن و نوشتن
فارسی جستجو کرد . این ابیات فردوسی را بنگرید :

دل آکنده بودش همه برفشانند	سپهد نویسنده را پیش خواند
سراسر نوید و درود و پیام	یکی نامه فرمود نزدیک سام
بدان دادگر کاو زمین آفرید	بخط از نخست آفرین گسترید
خداوند ناهید و بهرام و هور	از ویست شادی از ویست زور
همه بتد کانیم و ایزد یکیست	خداوند هست و خداوند نیست
خداوند کویال و شمشیر و خود	ازو باد برسام نیرم درود
چراننده کرکس اندر نبرد	چماننده دیزه هنگام کرد
فشاننده خون ز ابر سیاه	فسزاینده باد آورد گاه
نشاننده شاه بر تخت زر	کراینده تاج و زرین کمر
سرش از هنرها برافراخته (۲)	بمردی هنر در هنر ساخته

اینست اثری از زبان فارسی که هشتصد و اند سال قبل نظامی عروضی سمرقندی
در باره آن گفت : « من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم ، و در بسیاری از سخن
عرب هم . » (۲)

این باز گشت بگذشته و از سر حسرت بقفا نگرستن و بر خرابه‌های کاخ بلند پایه
شعر و ادب فارسی سرشک مانم و اندوه فشاندن هر کز دلیل آن نیست که بخواهیم نثر فارسی
را بشیوهٔ بی‌هقی و ابوالمعالی باز گردانیم . آن روزها گذشته و زبان آن عصر نیز با مردمی که
بدان سخن می‌گفته‌اند از میان رفته و ذکر خیرشان در صفحات تاریخ و کتب گذشته بر جای
مانده است .

۱- مواظظ سعدی باهتمام محمد علی فروغی - چاپ بروخیم ۱۳۲۰ - قسمت رسائل نثر -
ص ۴۰-۳۹

۲- شاهنامهٔ بروخیم - ص ۱۷۰-۱۷۱

۳- چهار مقاله چاپ اصفهان ص ۵۲

امروز عوامل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دیگری در کار آمده و مقتضیاتی جدید بوجود آورده است. خردمندان نیست که کسی از کلیله و دمنه سرمشق بگیرد و بشیوه مولوی و عطار سخن گوید. اما آنان درست و زیبا سخن می گفتند و می نوشتند. زبان مادری خویش را در محضر استاد می آموختند و بایختگی و آزمودگی قلم روی کاغذ می گذاشتند. برای آموختن مقدمات دبیری و شاعری سالها رنج تحصیل و اکتساب را بر خود هموار می کردند، دیوانهای شاعران و آثار دیران سلف را با دقتی هر چه تمامتر می خواندند و فرا می گرفتند، و سرمایه بی کلان از معلومات مختلف فراهم می آوردند، آنگاه دست بقلم میبردند یا لب بسخن می کشودند.

امروز زبان فارسی بدرجات ساده تر از دورانهای گذشته شده است و آموختن آن با وسایلی که درستست و تحقیقاتی که توسط علمای فن صورت گرفته است، با تحمل اندک رنجی میسر است. باید همت کرد و این پندار نادرست را، که هر کس که بفارسی تکلم می کند آنرا می داند، بدور افکند.

هنوز در این سرزمین گویند کان و نویسند گانی هستند که قوت ناطقه مدد ازیشان میبرد و با وجود کساد بازار فضل و ادب بارگران محرومیت را بدوش خاطر می نهند و سنگ قناعت بر شکم آرزو نیاز می بندند و بسائقه حس وطن دوستی و دلبستگی بافتخارات نیاکان خویش مانع انهدام این کاخ دلایز می شوند.

چرا با آنان تاسی نکنیم؟ چرا درست و روشن و روان و پاکیزه ننویسیم؟ چرا این عرق شرم و انفعال را از پیشانی خویش نترسیم؟ چرا با گریز از تحمل مشقتی اندک ازین کنج شایگان بی بهره مانیم؟ هیچکس در عصر ما از آموختن زبان فارسی بی نیاز نیست. این زبان را باید آموخت و از زیباییهای بیکران آن بهره مند شد.

روشگاه علوم و معارف فرهنگی

باید کوششی عظیم در تمام جهات برای نجات این زبان کهنسال و پر افتخار آغاز شود. نخستین گام این جنبش آموختن زبان فارسی در مدارس بنویسندگان کشور است. باید این مقصود بادلوسوزی و صمیمیتی هر چه تمامتر دنبال شود و فضایی کشور برای پرداختن دستور زبان و معرفی شاهکارهای نظم و نثر آن همت کنند و از طرق مختلف مظاهر گوناگون ذوق و ادب زبان دری را ب مردم بشناسانند.

در صورت توفیق یافتن این جهاد مقدس، سایر عواملی که در تخریب بنای این زبان شیرین و دلپذیر می کوشند کاری از پیش نمی برند. زرناسره زبان سازان و لغت تراشان و بیرایه بندان بر محک ذوق سلیم و پرورده اهل زبان خواهد خورد و برای صاحبان آن سیاه رویی بیار خواهد آورد و فارسی زبانان احتیاج نخواهند داشت زبان شیرین سعدی و حافظ را از روی تحقیقات اروپائیان بیاموزند و برای تعلیم زبان مادری خویش نیز مستشار خارجی بکار کمارند.

وقت صبوح مرغ چو آوا بر آورد
 گوید مرا که وقت صبوح آمدست، خیز!
 چون در کشم قدح دهم بوسه زان لبان
 داند که يك قدح نشانند خمار من
 امروز مجلسی ز نو آرایدم چو دی
 که رود که سرود و گهی نوش و گاه بوس
 چون روز را گذارم خوش تا بگاه شب
 خادم در آید از در و شمع آرد و شراب
 از شب دو بهره چون سپری شد ز بهر خواب
 آراسته در آید سر خوش بخوابگاه
 بندد گره بزلف، که سودن بزیر بر
 طوق کرانها بکشاید و زان سپس
 خسبیم هر دو هست از در آغوش یکنگشگر
 چونانکه رشک بر ما دور پیگر* آورد

* دو پیگر: برج جوزا که نشانه نجومی آن زن و مرد است که یکدیگر را در آغوش گرفته اند.